

و با کرد و باز کرد به چهره استی روایت کند یعنی از صاحب گفتند
 با رسول الله ما را از مبداء حال خود خبرد فرمود که ما بتدریج حال
 من دعا به ابرهیم و بشارة عیسی علیهما السلام بود و در آن زمان
 من موجودی آمدم ماحرم چنان دیدم که تویی از تویی ساطع شد
 که قدر ما شام نمود و در غیبت سحرین بگرشتر خورد ام و روزی با
 برادر رضای در عسایر خانه کوهستانی چو اینم که دو روز آید
 و جامه سفید پوشید، بودند و طشتی زرین بر او زلف آودند
 و شکم من شکافتند و گوشت پاره سیاه از آن پرون آودند
 و آن روزی شکم آب برقی بستند و از آن مردی با و بگری
 گفت او را یاد تو از آن تویی موافق کن و موازیه کرد و من را مع
 آمدم پس گفت او را ما صد تو از آن تویی موازیه کن و موازیه کرد
 و من را مع آمدم بعد از آن گفت او را با هزار تو از آن تویی موازیه کن
 و او را هزار تو موازیه کرد و من را مع آمدم پس گفت راکن که او با
 عیج آتد او را موازیه کنی را مع خواه آمد و حضرت رسالت صلوات الله
 و سلامه علیه با اصحاب معیت نمود که من از شما عزیزم من از تو بیستم
 و شیر در غیبت سحرین بگر خورد ام و چون علیه او را از کبر گرفت و پر
 بیرفت عبدالمطلب آن فرزند پاک را بچسبید و دعا بگری خواند
 و این نمل بگفت **سبحان الله رب الارباب اسأله** چه آمانند بگری
 و از حق عن طریقه الفجر و حقیقه ترصد الفجر فاضطررت کل شیء صابرا

از آن
 از آن
 از آن

من طر شیطانی و طایفه بی بی الیه فی صری الزمان و فتح عز علی جلیج
 حتی یکن کبری و ناصر و عقده بجهو لقط شمس ثم توب علی الایمان
 مسلک از فی الی المشرق و جگر یارت ذال الصار
 خداوند را بدیع جاقبستی علم غیب و رب مشر ربی
 بی توام ز لطف تو گواشت قبولان سر بر آستانت
 کسوی هر توستی زین چیز را مهر را به بهتر فال تا کما
 ز طاعت دور داری شر شیطانی و را از کبر و صر و بر ما ن
 از کبر که زنده و کنگه را ریزوی با عبادت خانه پس با
 تا که زنده و کنگه را ریزوی با عبادت خانه پس با
 این عباس رضی الله عنهما حدیث جلیه را بطریق دیوبال و اول تمام
 روایت کرد و درین باب یاد کرد بی آید روایت کند که علمیر گفت هر
 سالی قطه خلیق در تنگی بودند و حال ما از غوغی یا غوغی مبتدل
 شد بود چنانکه در صغای میگردیدیم و کلبا بی چیدم و میخوردیم
 و شکر حق میگوینیم و بعد از ولادت حضرت رسالت صلوات الله و سلامه
 علیه روزی از غایب گشتی در خود بی پیچیدم و سه روز بود تا هیچ
 نخورد بودم و متوجه هوایی که گشتم و در آن شب بشیری از من پیچید
 آمد و فیدانستم که فریاد از هر زایدون میکنم با از گشتی و آن
 شب در خواب خواب رنم و در خواب چنان دیدم که گوی آمدم و
 بر داشت و گری چیز شیر سید زور و وقت با علیه پس با شام